



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۸۹

پیش شمع نور جان، دل هست چون پروانه‌ای
در شعاع شمع جانان، دل گرفته خانه‌ای

سرفرازی، شیرگیری، مست عشقی، فتنه‌ای
نزد جانان هوشیاری، نزد خود دیوانه‌ای

خشم شکلی، صلح جانی، تلخ رویی، شکری
من بدین خویشی ندیدم در جهان بیگانه‌ای

با هزاران عقل بینا، چون ببیند روی شمع
پر او در پای پیچد، درفتد مستانه‌ای

خرمن آتش، گرفته صحن صحراهای عشق
گندم او آتشین و جان او پیمانه‌ای

نور گیرد جمله عالم بر مثال کوه طور
گر بگویم بی‌حجاب از حال دل افسانه‌ای

شمع گویم یا نگاری، دلبری، جان پروری
محض روحی، سروقدی، کافری، جانانه‌ای

پیش تختش پیرمردی، پای کویان مست وار
لیک او دریای علمی، حاکمی، فرزانه‌ای

دامن دانش گرفته زیر دندان‌ها ولیک
کلبتین عشق نامانده در او دندان‌های

من ز نور پیر واله، پیر در معشوق محو
او چو آینه یکی رو، من دوسر چون شانه‌ای

پیر گشتم در جمال و فر آن پیر لطیف
من چو پروانه در او او را به من پروانه‌ای

گفتم: آخر ای به دانش اوستاد کائنات
در هنر اقلیم‌هایی، لطف کن کاشانه‌ای

گفت: گویم من تو را، ای دوربین بسته چشم
بشنو از من پند جانی، محکمی، پیرانه‌ای

دانش و دانا حکیم و حکمت و فرهنگ ما
غرقه بین تو در جمال گلرخی، دردانه‌ای

چون نگه کردم چه دیدم؟ آفت جان و دلی
ای مسلمانان، ز رحمت یاری یاران‌های

این همه پوشیده گفتمی، آخر این را برگشا
از حسودان غم مخور، تو شرح ده مردانه‌ای

شمس حق و دین تبریزی، خداوندی کز او
گشت این پس مانده، اندر عشق او پیشانه‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۹

ور حسد گیرد ترا در ره گلو
در حسد ابلیس را باشد غلو

کوز آدم ننگ دارد از حسد
با سعادت جنگ دارد از حسد

عقبه‌ای زین صعب‌تر در راه نیست
ای خُنک آنکش حسد همراه نیست

این جسد، خانه حسد آمد، بدان
از حسد آلوده باشد خاندان

گر جسد خانه حسد باشد ولیک
آن جسد را پاک کرد الله نیک

طَهْرًا بیتی بیان پاک‌یست
گنج نورست ار طلسمش خاک‌یست

چون کنی بر بی‌حسد مکر و حسد
زان حسد دل را سیاهیها رسد

خاک شو مردان حق را زیر پا
خاک بر سر کن حسد را همچو ما

قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۲۵

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا
مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

ترجمه فارسی

و(به یاد آر) آنگاه که این خانه [کعبه] را بازگشتگاه
و حرم امن مردم گردانیدیم و [به شکرانه این نعمت]
از مقام ابراهیم نیایشگاهی [برای خود] برگزید،
و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه‌ام
را برای طواف کنندگان مسافر و مجاوران و
رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاکیزه گردانید.

ترجمه انگلیسی

Remember We made the House a place
of assembly for men and a place of
safety; and take ye the
station of Abraham as a place of prayer;
and We covenanted with Abraham and
Isma'il, that they should sanctify My
House for those who compass it round,
or use it as a retreat, or bow, or
prostrate themselves (therein in prayer).

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۸۶۰

اختلاف خلق از نام اوفتاد
چون بمعنی رفت آرام اوفتاد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۸۱

منازعت چهار کس جهت انکور کی هر یکی به نام دیگر فهم کرده بود آن را

چار کس را داد مردی یک دِرَم
آن یکی گفت این بانگوری دهم

آن یکی دیگر عرب بُد گفت: لا
من عِنَبِ خواهم نه انگور ای دَغا

آن یکی ترکی بد و گفت: این بَنُم
من نمی‌خواهم عِنَبِ خواهم اَزُم

آن یکی رومی بگفت: این قیل را
ترک کن خواهیم استافیل را

در تنازع، آن نَفَرِ جنگی شدند
که ز سِرِّ نامها غافل بُدند

مشت بر هم می‌زدند از ابلهی
پر بدند از جهل و از دانش تهی

صاحب سری عزیزی صد زبان
گر بدی آنجا بدادی صلحشان

پس بگفتی او که من زین یک یرم
آرزوی جمله‌تان را می‌دهم

چونک بسپارید دل را بی دغل
این یرمتان می‌کند چندین عمل

یک یرمتان می‌شود چار المراد
چار دشمن می‌شود یک، ز اتحاد

گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق
گفت من آرد شما را اتفاق

پس شما خاموش باشید انصتوا
تا زبانتان من شوم در گفت و گو

گر سخنتان در توافق مؤثقه است
در اثر مایه نزع و تفرقه است

گرمی عاریتی ندهد اثر
گرمی خاصیتی دارد هنر

سرکه را گر گرم کردی ز آتش آن
چون خوری سردی فزاید بی گمان

زانک آن گرمی او دهلیزیست
طبع اصلش سردیست و تیزیست

ور بود یخ‌بسته دوشاب ای پسر
چون خوری گرمی فزاید در جگر

پس ریای شیخ به ز اخلاص ما
کز بصیرت باشد آن وین از عما

از حدیث شیخ جمعیت رسد
تفرقه آرد دم اهل جسد

چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت
کو زبان جمله مرغان را شناخت